

مصاحبه با رحیم رئیس نیا

«۲»

هرگز دلم برای کم و بیش غم ندانست
در دفتر زمانه، فند نامش از قلم
هر مملتی که مردم صاحب قلم ندانست
در پیشگاه اهل خرد نیست محترم
آری ندانست غم که غم بیش و کم ندانست
چون فرخی موافق ثابت قدم ندانست
انصاف و عدل داشت موافق بسی رلی
فرخی یزدی

در شماره‌ی پیش، مصاحبه‌ای با آقای رحیم رئیس‌نیا از عصر روشنگری در ایران از دره‌ی قاجار ترتیب داده شد، که امیدواریم که بخشی از پرسش‌های دوستان در لابه‌لای این مصاحبه‌ها پاسخ داده شود.

چیتا: با همه‌ی دشواری‌هایی که تنها اهل دل از آن آگاهند، می‌دانیم که در دوران پهلوی زندگی پرتلاطمی داشتید. شما در کنار تدریس، تحصیل می‌کردید، کتاب می‌نوشتید و مورد پیگیری هم بودید، هرچند که با بزرگواری و فروتنی می‌گویند نسل ما همه این‌طور زندگی می‌کردند، اگر اجازه فرمایید، در این شماره می‌خواهیم به چند بخش از زندگی شما و هم نسل‌های شما بپردازیم.

رئیس‌نیا: به خاطرات پدرم در نوجوانی با دقت گوش می‌دادم. گاهی اوقات او را چنان به شوق و امید داشتم که مطلبی از آن دوران باقی‌نمانده باشد، چون او هم یکی از یاران ستارخان و باقرخان بود. روزی پدرم حکایتی را نقل می‌کرد، که بنا بود ستارخان و یارانش تفنگ‌هایشان را بر زمین بگذارند، ستارخان در مقابل پسر سردار بهادر مقاومت می‌کند، او نمی‌توانست تسلیم پسر سردار بهادر خان شود. پسر بهادرخان بر صورت ستارخان سیلی می‌زند و من در این هنگام صورتم درد کشید و پژواک سیلی هنوز در

گوشم است... پدرم مرد زحمتکشی بود اما دل آگاه و با ایمان. کنجکاری من از نوجوانی به تاریخ باگفته‌های او در جانم ریشه دوانید.

چیستا: ازدواج؟

رئیس‌نیا: خواستگاری خیلی ساده برگزار شد. یک روز پس از مراسم عقد به خانه‌ی همسرم رفتم، چون بی‌دقتی کردم، دست خواهر خانمم را اشتباهی به‌دست گرفتم. در طول زندگی مشترکمان او یار و یاورم بود، بسیار آزار دید و زحمت فراوان کشید.

چیستا: خانم رئیس‌نیا، زنان زینده در کنار مردان پرشور می‌توانند زندگی کنند، شما آگاهانه و شکیبیا ولی با دلهره و اضطراب در کنار ایشان زندگی کردید و حتماً دچار مشکلات زیادی بودید، چه آشوبی می‌توانست، شما را از پا در بیاورد؟

خانم رئیس‌نیا: بچه‌ها، فقط یک‌بار از دستگیری رئیس‌شانس آوردم امی‌خندد و چه زیبا هم می‌خندد. آپسرم و دوستانش در بازگشت از کوه مسموم شده بودند. رئیس اجازه نمی‌داد، پزشک را عوض کنم. مقدار تب بچه‌ها بیش‌تر و بیش‌تر می‌شد. جای نگرانی بود. رئیس می‌گفت، پزشک یکی از دوستانم است، امکان ندارد او اشتباه کند. رئیس را بردند. من پزشک معالج را عوض کردم، چون او درست تشخیص نداده بود و بچه‌ها زنده ماندند. خوب، مثل همه زنانی که همسرشان دریند است، من هم گرفتاری‌هایی زیادی داشتم. با چهار فرزند، همه می‌توانند درک کنند. ملاقات‌ها خیلی بد بود و گاهی همسر زندانی‌ها را هم به شدت کتک می‌زدند...

چیستا: پدر و مادر؟

رئیس‌نیا: از پدرم گفتم باز هم خواهم گفت. مادرم زنی بسیار صمیمی و ساده بود. هر بار که از تبریز در زندان تهران به دیدنم می‌آمد، طول مسیر و حتا در زندان، شاه را با صدای بلند نفرین می‌کرد که پسرش را به زندان انداخته است. یک‌بار بر حسب اتفاق من پیراهن نو و رنگ روشنی به تن داشتم که مادر به ملاقاتم آمد، مرا که با این لباس دید، این بار با صدای بلند شاه را دعا می‌کرد که پسرش را تمیز و آراسته نگه‌داری... ولی هرگز از خاطر نمی‌برم در یکی از ملاقات‌ها از پدرم خواهش کردم که دفعه‌ی بعد یک پیژاما و یا گرمکن برایم بیاورد. خیلی دور نشده بودم که زندانبان صدایم کرد و چیزی به دستم داد. گرمکن پدرم بود. جای زانو‌ها و گرمای تنش در آن پیچیده بود. هنوز عطر و گرمای تنش

چیستا: چرا در دوره‌ی پهلوی زندانیان را از شهرهای مختلف به تهران می‌آوردند؟
 رئیس‌نیا: آن‌هایی که خیلی حسابگر هستند، باز هم خیلی اشتباه می‌کنند. من در
 تهران با خیلی‌ها آشنا شدم. در تبریز که چند بار ساواک به خانام ریخت، هم‌هی
 کتاب‌هایم را می‌بردند، اعتراض می‌کردم، آنچه را که می‌خواهید بردارید، آن‌ها
 می‌گفتند ما که کارشناس نیستیم، ولی با این حال موقع آزادی تما کتاب‌هایم را پس
 می‌دادند. یک بار در هنگام بازجویی کتاب ماهی سیاه کوچولو را در دست یکی از آن‌ها
 دیدم، که مطالعه می‌کرد. کتاب خودم را می‌شناختم. به خانه که برگشتم کتاب‌ها را
 شمردم. ماهی سیاه کوچولو نبود. بار دیگر که رفتار آن‌ها شدم، دزد کتابم را شناختم و
 به او اعتراض کردم که ماهی سیاه کوچولویم را بده! اما او ماهی سیاه کوچولویم را پس
 نداد و هنگامی که آزاد می‌شدم، گفت: ما ناچاریم، مواظب خودت باش.



چیستا: آقای رئیس‌نیا در جلسه گذشته، شما از همکاری روشنفکرانی چون آقاخان
 کرمانی با روزنامه اختر و به عبارت دیگر با میرزا طاهر، صاحب امتیاز آن صحبت
 کردید، این پرسش پیش می‌آید که چرا ایشان با افراد فرصت‌طلبی همکاری کرده‌اند؟
 رئیس‌نیا: ببینید، روشنفکرانی چون میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و میرزا حبیب
 اصفهانی به علت مشکلاتی که در ایران استبدادزده برایشان پیش آمده بود، به ناچار خود
 خراسته به تبعید تن در دادند و برای تأمین گذران زندگی خود لازم بود، کار کنند. بدیهی
 است که دست‌مایه‌ی کار آن‌ها فرهنگی باشد، از این‌رو مدام به دنبال کسانی بودند که به
 آن‌ها درس خصوصی بدهند و یا سفارش‌هایی را در زمینه استنساخ از نسخه‌های خطی
 که خود در دسترس داشتند و یا در کتابخانه‌های بزرگ استانبول موجود بود، پیدا کنند.
 چنان‌که در این زمینه کارهایی برای ادوارد براون، خاورشناس معروف انجام دادند.
 ادوارد براون استاد زبان‌های فارسی و عربی در دانشگاه کمبریج بود. در ضمن مطالعه در
 حیطه‌ی ادیان و گروه ملت‌های مختلف خاورمیانه مورد علاقه‌اش بود. او با بعضی از
 روشنفکران و علمای ترک و عرب و ایرانی مناسباتی داشت و تاریخ انقلاب ایران، تاریخ
 ادبیات فارسی در چهار جلد، تاریخ مطبوعات ایران، نامه‌هایی از تبریز که مربوط است

به جنایات روس‌ها و دژخیمان وابسته‌ای چون حاج شجاع‌الدوله در محرم و ماه‌های بعدی سال ۱۳۳۰ در آذربایجان، که دکتر حسن جوادى همین کتاب را به فارسی ترجمه کرده است. یک سال در میان ایرانیان هم از آثار دیگر براون است که به زبان فارسی ترجمه شده است. ناگفته نماند که براون از معلمان هری سنت جان فلیپی بود که بعدها از تعیین‌کنندگان مرزهای سیاسی خاورمیانه پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول شد. سپس فلیپی در تأمین کنترل بریتانیا بر کشورهای عربی نقش کلیدی داشت، مناطقی که پس از جنگ جهانی دوم آمریکا بر آن مسلط شد.

فلیپی بعداً مدعی گرویدن به اسلام شد و نام عبدالله را برای خود برگزید. او از مشاوران عبدالعزیز بن سعود در دوره‌ی پیش از سلطنت و پادشاهی وی بود که با شرکت‌های نفتی بدهستان داشت و صاحب یک شرکت تجارتمی معتبر بود. فلیپی به عبارتی جانشین توماس ادوارد لورنس، معروف به لورنس عربستان بود. فلیپی چند کتاب درباره‌ی جهان عرب تألیف کرد.

چپستا: از حرف‌های شما چنین برداشت می‌شود که ادوارد براون آن‌قدرها هم که بعضی از ادبا و رجال ایرانی او را خدمتگزار و عاشق فرهنگ و ادب ایرانی می‌دانستند و می‌دانند، نبوده است.

رئیس‌نیا: ادوارد براون یک شرق‌شناس انگلیسی بود. آثار تحقیقاتی او در زمینه‌ی ادب و فرهنگ ایرانی و اسلامی دارای ارزش مشخص علمی هم هستند. او یکی از نخستین پژوهندگان است که تمدن‌های اسلامی را به‌بهترین وجه در اروپا معرفی کرد. در ضمن در مورد شعر و ادب عثمانی هم تحقیقاتی داشته است، از جمله، جلد‌های دوم به بعد اثر پنج جلدی گیب مربوط به ادبیات عثمانی را که به علت مرگ نابهنگام وی در ۱۹۰۱ نیمه تمام مانده بود، سامان داد و چاپ کرد. ولی این همه را نمی‌توان دلیل به ایران‌پرستی براون دانست. او هرگز ذره‌ای منافع کشورش را بر منافع ایران یا عثمانی ترجیح نداد. براون در دوره‌ای که محافظه‌کارانی چون لرد کروزن بر سیاست خارجی بریتانیا حاکم بودند، به انگیزه‌ی منافع استعماری خود با روسیه تزاری که در حال سرکوب انقلابیون ۱۹۰۵ روسیه بود که همه می‌دانیم، تاثیر زیادی در جنبش انقلاب‌های مشروطیت ایران و عثمانی داشت، قرارداد ۱۹۰۷ را در مورد تقسیم مناطق نفوذ خود در

ایران و ماورای آن منعقد و آن را در ۱۹۱۵، در جریان جنگ جهانی اول که با هم متفق بودند، تصحیح کردند. منطقی بی طرف بین مناطق نفوذ خویش را در باره بین خود تقسیم کردند و... او با سیاست حزب حاکم مخالفت می کرد، اما با دیدگاه لیبرالی از سیاست خارجی بریتانیا حمایت می کرد. از این رو همکاری و همپایش با مشروطه خواهان ایرانی چون تقی زاده، محمدعلی تربیت و احمدرضا بیک از رهبران ترکان جوان که پس از انقلاب دوم عثمانی به ریاست مجلس مبعوثان رسید، حمایت می کرد. سیاستی که حزب اتحاد و ترقی در عثمانی داشت، با سیاست او هم سویی داشت. در ضمن او واسطه‌ی آشنایی تقی زاده، که از مبارزان مجلس شورای ملی که تحت فرمان لیاخوف صادر شده بود، با احمدرضا بیک در لندن شد. این آشنایی در آستانه‌ی پیروزی ترکان جوان و قشار به سلطان عبدالمجید به اعلان مشروطیت که سی سال از آن می گذشت، صورت گرفت. نشر نامه‌هایی به وی هم در زمان استیلای روس ها بر آذربایجان که حاکی از جنایت‌های هولناک آن‌ها در تبریز است، از سیاست‌های براون بود.

فراموش نکنیم براون به اصطلاح «ایران پرست» در کتاب انقلاب ایران گزارشی را منتشر کرده است که ستارخان سردار ملی را غارتگری معرفی کرده که در خانه‌اش یازده پیانوی غارتی وجود دارد! آیا در سال‌های ۱۳۲۶-۱۳۲۷ هجری قمری در شهری چون تبریز یازده پیانو وجود داشته است؟ در ضمن ستارخان به یازده پیانو چه نیازی داشته است؟ می دانیم خانم لمتون مأمور ایتلجنت سرورس در ایران در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شمسی گذرانده است. نمایندگان کنسرسیوم، ترجمه‌ی متن قرارداد نفتی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد به دولت دست‌نشانده‌ی خود در ایران دیکته کردند، پس از تایید خانم لمتون که در آن تاریخ استاد کرسی فارسی در لندن و مورد اعتمادشان بود، رسماً پذیرفتند. این خانم آثار تحقیقی قابل توجهی چون ازیاب و رعیت در ایران دارد. و یاریچارد کاتم، نویسنده‌ی کتاب ناسیونالیسم در ایران و مقالاتی درباره‌ی جنگ سرد و ایران و برافتادن محمدرضا شاه است، او استاد علوم سیاسی در یکی از دانشگاه‌های آمریکا و از مشاوران وزرات خارجه آمریکا و سیا بود، در اوج جنبش ملی شدن نفت، در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰ با استفاده از بورس فولبرایت و در ۱۳۳۲-۱۳۳۶ در ایران

حضرت داشت. و یا دونالد دبلیو، نویسنده‌ی تازی چون باغ‌های ایران و دوست‌های آن، معماری اسلامی در ایران دوره‌ی ایلخانی، معماری تیموری در ایران و توران و پرسپولیس که از ماموران فعال سیا در سال‌های ملی شدن نفت در ایران بود و در بستر سازی و سازمان‌دهی کودتای مرداد ۱۳۳۲ نقش فعالی داشت و گزارش او تحت عنوان عملیات آژاکس، گزارشی درباره‌ی سازماندهی کودتای ۲۸ مرداد در ایران است. برنارد لوئیس انگلیسی هم که اینک در آمریکا زندگی می‌کند، چند اثر تحقیقی درباره‌ی تاریخ خاور میانه و به‌ویژه ترکیه‌ی نوین دارد، از مشاوران سیاست‌گذاری امپریالیستی در منطقه است.

ما نباید خود را بی‌نیاز به مطالعه‌ی آثار این خاورشناسان بدانیم؛ ولی مطالعه باید با چشم باز و دید تحقیقی و تنقیدی و نه تسلیمی باشد. مطالعه باید مبتنی بر شناخت همه جانبه و در جهت گسترش دامنه و ابعاد شناخت باشد. کتاب شرق‌شناسی ادوار سعید پژوهشگر فلسطینی تبار که به زبان فارسی هم ترجمه شده است، از نظر آگاهی به چند و چون کار مستشرقان، اثر ارزنده‌ای به‌شمار می‌رود. بعضی از آثار پژوهندگان ایرانی وابسته به محافل امپریالیستی هم از جهاتی ادامه‌ی کار مستشرقان مذکور به‌شمار می‌روند. با این همه آثار گرانقدر بی‌شماری به‌دست پژوهندگان ایرانی و غیرایرانی مترقی تالیف شده و می‌شود که از ارزش خاصی برخوردارند. آنچه مهم است جدا کردن تحت از سمین به یاری سنجش متکی به هوشیاری و جست‌وجو و آگاهی است. و این همه هشدار نباید ما را در دام توطئه، که در نهایت باعث نفی‌گرایی و انفعال می‌شود، به دام بیندازد.

چیستا: درس‌های شما بسیار مفید و ارزنده است، ولی همکاری شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی آن دوران با افراد غیرخودی چه پیامدهایی داشته است؟
رئیس‌نیا: به نظر من همکاری میرزا آقاخان با صاحب امتیاز روزنامه‌ی اختر، یعنی آقامیرزا طاهر دو دلیل اساسی و حیاتی داشت. نخست نیاز مادی و مالی برای تامین زندگی و معاش بود. هرچند که او به عنوان دستیار در روزنامه اختر کار می‌کرد، با این حال در دبستان ایرانیان استانبول هم تدریس می‌کرد. حقوقی که او از اختر و دبستان ایرانیان می‌گرفت، کفاف معاش را نمی‌کرد. پس به ناچار جوانی تدریس زبان فارسی به

برخی از نخبگان عثمانی و اروپاییان ساکن استانبول بود. در ضمن نسخه خوانی متن‌های باستانی و خرید و فروش کتاب را هم انجام می‌داد. شیخ احمد روحی هم درگیر این چنین کارهایی بود. بنابراین امور زندگی روشنفکران در آن دوران بستگی به چنین ارتباط‌هایی داشت که بتوانند، از پس امرار معاش برآیند. در همین رابطه بود که آنها با ادوارد براون آشنا شدند. کلمان هوار، خاورشناس فرانسوی که به عضویت آکادمی زبان‌های باستانی و ادبیات فرانسه و ریاست آن رسید، از شاگردان آنها بوده است. وقتی آقا طاهر متوجه مکاتبه‌ی براون با میرزا آقاخان شد، به براون چنین گزارش داد: دو نفر مذکور که آدم‌های معقولی هستند، ممکن است مسلکی داشته باشند که دخلی به مسلک حقیر ندارد. یعنی حقیر قوه ندارد که از مقامات ایشان اطلاع حاصل نماید... درست است که جناب میرزا آقاخان در نزد حقیر مستخدم است، خیال نفرمایید که با حقیر هم مسلک و هم مشرب است... (نقل به مضمون) بگذریم. آقا طاهر درباره‌ی میرزا حبیب اصفهانی هم که از همکاران اختر بود، چنین اظهار نظر می‌کند که: وی شخصی ادیب است، ولی عمر خود را به افسانه‌سرایی و مداحی و قداحی به پایان رسانده است. این اظهار نظرها حاکی از آن است که استخدام کننده و مستخدم بر اساس نیازهای خود مناسباتی با هم داشته‌اند. میرزا حبیب و دو کرمانی مناسبات دوستانه‌ای با هم داشتند و آن دو در کار ترجمه‌ی حاجی بابای اصفهانی از دستیاران وی بودند. ترجمه‌ی مذکور یکی از نمونه‌های برجسته‌ی موفق در تاریخ ادبیات فارسی به شمار می‌آید. ناگفته نماند که چاپ داستان ژیل بلاس، نوشته‌ی رنه لوساز در اوایل سده‌ی هیجدهم از ترجمه‌های بارژش میرزا حبیب به زبان فارسی است.

میرزا آقاخان و شیخ احمد که مدام برای فضای گسترده‌تری تلاش می‌کردند، ارتباطی هم با میرزا ملکم خان داشتند، اما کمک‌هایی که از جانب او توقع داشتند، به‌دست نیاوردند. ادوار براون در دوران گرفتاری آنها، از هر گونه مداخله خودداری کرد. و سرانجام آن دو در ۲۶ تیر ۱۲۷۵، یعنی ۱۱۲ سال پیش در تبریز اعدام شدند. براون سیزده سال پس از اعدام میرزا آقاخان کرمانی در کتاب انقلاب ایران ایتالی از نامی باستان میرزا آقاخان که چند ماه قبل از اعدامش در تبعیدگاه طرابوزان سروده بود، برای چاپ فرستاده بود. که البته هیچ اقدامی در این کار نکرده بود. نشر کرد.

که کشور به بیگانگان اوفتد
بیفتد به زیر جورانان روس
شود همسر لردی از انگلیس...

به ایران مباد آنچنان روز بد
نخواهم زمانی که این نو عروس
به گیتی مباد آن که این حور دیس

جالب توجه است که ملکم هم که با میرزا آقاخان مکاتبه داشت، هیچ اشاره‌ای به گرفتاری و اعدام آن ایران دوستان جان‌باخته نکرد. سیدجمال‌الدین هم که خود در قفس زرین سلطان عبدالحمید گرفتار بود و در آنجا به خاک سپرده شد، در پاسخ برادر شیخ احمد که برای نجات برادر و یارانش به وی متوسل شده بود، گفت: «اگر پسر مرا بالفرض به مقتل ببرند و از کلمه‌ی شفاعت من وی نجات یابد، تن به کشتن او در می‌دهم؛ اما عار خواهش از دشمن بر خود نمی‌نهم. بگذار به ایران برده، سر بریده شوند، تا دودمان ایشان مفتخر شوند.»

دلیل دوم همکاری میرزا آقاخان با آقا میرزا طاهر هم استفاده هرچند محدود از امکانات چاپ اختر برای روشنگری در ایران استبدادی دوران ناصری بود. به گمان من او یک روشنفکر دل‌آگاه، هیچ فرصتی را برای به‌جا آوردن وظیفه‌ی خود از دست نمی‌داد و به اصل پیشروی حداکثر در شرایط مساعد و عقب‌نشینی حداقل در شرایط نامساعد وقاف و باور داشت.

چیتا: با گفته‌ای از اشتقن سوایک این شماره را به پایان می‌بریم: تاریخ فرهنگ و تمدن، تجلیل روح انسانی را به گوناگون‌ترین شکل‌ها به ما می‌آموزد. دیکتاتورها و سانسورچی‌ها، بسیار کوشیده‌اند تا دست‌کم برای مدتی، به این روح ابدی بشریت لگام بزنند، اما هرگز نتوانسته‌اند آن را نابود سازند. در این تاریخ، دیگر اسکندرها، ناپلئون‌ها و آتیلاها نیستند که نمونه و سرمشق قرار می‌گیرند، بلکه قهرمانان اصلی، کسانی خواهند بود که به روح انسانی ما خدمتی انجام داده‌اند، دامنه‌ی آگاهی‌های ما را وسعت بخشیده‌اند و به حواس زمینی ما، نیروی درک این همه رازهای آسمان و زمین را هدیه داده‌اند.

اولدوز

تقديم به استاد رحيم رئيس نيا

تيكلر گوزومه، دونكى گنجه

يشيه نلر، آياق دربرلر گيزليجه - گيزليجه

اولدوزلار، ايشيق چيله ييرلر گنجه نين درنليگينه

اور، كلر، اود پوسكورورلر آيازين سرنليگينه

يشي يير قيغيلجيم

سكوتون سسين دينله يير، اوركله

آلرلو يانماق، ايشيق ساچماق، ايستليك پايلاماق

اوتجول اولموش ايستكلرينه

گنت - گنجه چكلميش اولدوزلارا دوغرو

اوزه يينده، ماوي گزولر جن سئوگي

كره يينده، يتر كوره سنين اينجيكلى جن آغرى

هر كيرپيگندن آسيلسادا يير دنيا يوخو

يوخسوزلوقلا ديره شير، چنگه له شير

سئوگي ماياغى له قارانليغين اوره گين دشير

گنجه نين دالغالارى چيله نسه ده اوستونه

سوندوره بيلمير اونون

«كرراوغلو»، «بابك»، «آذربايجان» كيمي سؤنمز مایاقلارين

دزين قيغيلجيمي

اسنكلى ائل، سئوگيلى يورد عشقينه

ايتجيلر دوزموش

زنگين وراقلار، بارلاق وراقلار يازميش

بورگون، «رئيس» اولدوز اولوب اوزو

ايشيق چيله يير، ايستليك وئرير

ائل منليگين قورور

صمد چايلى

ستاره

تقدیم به استاد رحیم رئیس‌نیا

پیش دیدگانم، جان می‌گیرد شبی که گذشت
پویندگان پنهان و آهسته گام بر می‌دارند
ستارگان نور می‌باشند بر اعماق سیاهی شب
دل‌ها آتش می‌فشانند بر سوز شب‌های سرد
شراره‌ای صدای سکوت را با گوش دل می‌شنود
شعله‌ور شدن، نور پاشیدن، گرما دادن
پیشرو خواسته‌هایش می‌شود.

آهسته آهسته کشیده می‌شود سوی ستارگان
با عشقی به اندازه‌ی دریا‌های آبی در دل
و با دردی به اندازه‌ی دردهای کروی زمین در گرده.
اگر از هر مژه‌اش دنیایی از خواب آویزان شود
باز هم، او با بی‌خوابی در می‌آویزد.
آری او با فانوس عشق قلب شب را می‌درد
و اگر امواج ظلمانی شب بر رویش پاشیده شود
باز هم نمی‌تواند خاموش کند: فانوس‌هایی مثل: کوراوغلو، بابک آذربایجان او را.
شراره‌ی دیروزی با عشق به انسان و سرزمین زیبا
مرواریدها چیده، ورق‌های ارزشمند و صفحات روشن نوشته است
امروز «رئیس» خود به مثابه ستاره‌ای نور می‌باشد و گرما می‌دهد و
شخصیت خلقی را پاس می‌دارد.

«صمد چایلی»